



۲۰۱۶/۰۴/۲۶



احسان الله مایار

جنبش مشروطیت در افغانستان

اثر شادروان پوهاند عبدالحی حبیبی

قسمت هشتم

۶- الف: مرام های جمعیت اول مشروطه خواهان

جمعیت مشروطه خواهان افغانستان یا جان نثاران ملت ظاهراً مرانامه خاصی و مکتوبی نداشت و یا به ما نرسیده است.

وقتی یک عضو جدید را داخل جمعیت می ساختند، قابل اعتماد بودن او را در یک حلقه محدود فرعی با اهلیت او را در نظر می گرفتند و بعد از آن او را در همان حلقه به قرآن عظیم و شمشیر سوگند می دادند و او مرام های ذیل را می پذیرفت:

- ۱- اطاعت به اصول اسلام و تقدیس قرآن عظیم و قبول تمام احکام اسلامی.
- ۲- کوشش مداوم در به دست آوردن حقوق ملی و مشروط ساختن رژیم حکومت تحت نظر نمایندگان ملت و تأمین حاکمیت ملی و حکم قانون.
- ۳- سعی در راه تلقین عامه به درستی امور معاشرت و نکوهش عادات ذمیمه.
- ۴- آشتی و حسن تفاهم بین تمام اقوام و قبایل افغانستان و تحکیم وحدت ملی.
- ۵- سعی در اصلاح ملت از راه صلح و آشتی، نه با دهشت افگنی و استعمال سلاح و زور.
- ۶- تعمیم معارف و مکاتب و وسایل بیداری مردم و مطبوعات.
- ۷- تأسیس مجلس شورای ملی از راه انتخابات آزاد نمایندگان مردم.
- ۸- تحصیل استقلال سیاسی و آزادی افغانستان و گسترش روابط سیاسی و اقتصادی با دنیای خارج (که در آنوقت امیر افغانستان مکلف بود غیر از دولت هند برتانوی با دیگر دولتی، رابطه سیاسی نداشته باشد).
- ۹- تأمین اصول مساوات و عدالت اجتماعی.
- ۱۰- بسط مبانی مدنیت جدید از صنعت و حرفت و ساختن شوارع و بلاد و ابنیه و منابع آب و برق و غیره

این ده مبداء را ایشان به تعبیر قرآنی «تلك عشرة كاملة» می گفته اند.

پیشوایان جمعیت عقیده داشتند که حتی المقدور از راه سلم و صلاح و تلقین مصلحانه مرام خود را پیش ببرند و امیر وقت را به تعمیم معارف و قبول اصلاحات امور دولتی و رفع ظلم و استبداد تشویق نمایند و موانع را با خیر اندیشی و حفظ امنیت از پیش بردارند و در این راه قربانی جانی کمتر بدهند. زیرا روشن فکران و اشخاص فهیم و

دانا در بین جوانان مملکت کمترند و هریکی بهایی دارد. بنابر این از تلفات جانی جلوگیری کردن و احتیاط به کار بستن بهتر.

این مواد مرانامه جمعیت را از مرحومان عبدالجلال خان و بابا عبدالعزیز خان قندهاری شنیده بودم، که سخنان مولوی عبدالواسع شهید و عبدالرحمن لودین نیز آنرا تأیید می کرد.

ب : سمبول جمعیت مشروطه خواهان

جمعیت مشروطه خواهان افغانستان که به نام جان نثاران ملت نیز نامیده می شد، جرگه های کوچک فرعی داشتند و به صورت کلی همه اعضای جمعیت را نمی شناختند. هر جرگه فرعی سرکرده بی داشت و مجامع آنها هم در خانه های اعضای جرگه، مخفی تشکیل می یافت.



هنگامیکه اعضای جرگه فراهم می آمدند و به بحث و مذاکره می پرداختند، قرآن عظیم را در بین خود می گذاشتند که بالای آن یک شمشیر و قلم بود.

این سمبول جمعیت، علامت تبرک و قبول ایشان از احکام و هدایات قرآن عظیم و دین اسلام و تکیه ایشان بر شمشیر برای تحصیل استقلال وطن بود و قلم از دانش طلبی و نشر و تعمیم معارف نمایندگی میکرد، که هر دو را به وجود قرآن شریف متبرک می ساختند.

این سمبول بعد از جلوس امان الله خان غازی، برای وزارت معارف تعیین گردید تا ادامه مرام وطن خواهانه مشروطیت طلبان سابق و فدائیان وطن باشد.

مکتوب های رسمی و نشرات وزارت معارف مدتی این سمبول را حفظ کردند و نشریه یک ماهی «معارف معارف» هم تا چند سال همین سمبول را داشت و حتی برای کلاه خاص طلبه معارف هم نشانی از روی «رصاص» به همین شکل ساخته بودند.

این سمبول در نظام نامه نشان های دولت علیه افغانستان (طبع برلین ۱۳۴۱ش) چنین است:

در یک دایره خوشه های گندم، که قسمت بالای آن خالیست کتاب ایست مستطیل که پشتی اسفل آن به طرف بیننده است و بر قسمت اخیر دست راست آن شمشیری افتاده که دسته آن به سوی اسفل کتابست و بر زاویه چپ بیرونی کتاب دواتی با یک قلم پر دار دیده می شود.

سمبول مذکور بر نشان های دولتی معارف درجه اول و دوم و سوم هم نقش می شد، که گاهی فقط کتاب و قلم را نقش کرده و شمشیر را از بالای آن برداشته اند و این کار کسانی بود، که همواره شعایر ملی و سنن گذشتگان را ولو مفید هم باشد با خیره سری از بین برده و تسلسل ارتباط خود را با گذشته گسلانده اند.

ج : آیا نهضت مشروطیت یک حرکت ملی میهنی بود؟

ما درین رساله، سهم معلمان هندی را در حرکت مشروطیت، در فصلی جداگانه شرح داده ایم و نباید سعی مخلصانه مسلمانان هند را در توسع معارف و تلقین افکار جدید فراموش نمود. ولی طوریکه برخی از نویسندگان خارجی و به تقلید آنان، بعضی از مردم داخلی، داکتر عبدالغنی هندی را مؤسس و پیشوای نهضت مشروطیت دانسته اند، این سخن در خور قبول نیست. زیرا فکر تجدد و اقتباس از مبانی سودمند مدنیت جدید، سالها پیش در افغانستان وجود

داشت، که حرکت فکری سید جمال الدین افغانی از همین سرزمین به کشور های هند و ایران و عثمانی و ممالک غربی نفوذ نموده بود و باز جنبش عصر امیر شیر علی خان و نشر جریده شمس النهار کابل، سی سال قبل از آمدن داکتر عبدالغنی به کابل، شاهد این مدعاست و پس از آن انجمن سراج الاخبار افغانستان در ۱۳۲۳ق به ثبوت می رساند که این حرکت، سوابقی در خود افغانستان و افکار مردم داشته است.

مردم افغانستان پیش از جنبش مشروطیت اول- که در آخر ربع اول قرن چهاردهم هجری روی داد دو بار با بزرگترین قوه استعماری جهان- یعنی امپراتوری برتانیای در خاک خود شان دست به گریبان شدند و در هر دو بار در جنگ دفاعی موفق بر آمدند، تا دشمن جهان خوار را از خاک خود بیرون رانند. آیا چنین دفاع مردانه و پیروزمندانه از وطن بدون بیداری سیاسی و درک واقعی اوضاع ممکن است؟ در حالیکه در هر دو جنگ مذکور از ۱۸۳۹ تا ۱۸۸۰م در مدت چهل سال، نه کدام مرد اجنبی یا هندی امثال داکتر غنی در افغانستان بوده و نه مردی از رجال داخلی مربوط حکومت های ساقطه آن وقت (امیر دوست محمد خان و امیر شیر علی خان) سمت رهبری و بیدار کردن و سازمان دادن مردم را داشته است و ما بار ها گفتیم و باز میگوییم که بار سنگین دفاع از وطن، فقط و فقط، بدوش توانای طبقات عامه مردم افغانستان، از کشت گران و دهقانان و کسبه و ده نشینان افغانستان افتاده بود.

نازم به بازویی که کشد رنج بیشمار

تنها هم اوست منجی این سرزمین خویش

در اینجا باز رشته کلام را به مرحوم میر قاسم خان می گذاریم، که با مشروطه خواهان یکجا محشور و محبوس هم بود، وی گفت : در آن وقت جز عده معدود مردم، دیگران با کلماتی مثل دیموکراسی و مشروطه آشنائی نداشتند. همین یک گروه منورین با درد، جمعیت هائی را برای پیشبرد این مفکوره تشکیل داده بودند. چون اشخاص برازنده این جمعیت از معلمان حبیبیه بودند و سر پرست عمومی مکتب داکتر عبدالغنی بود، لذا گمان می رفت که این مفکوره، زاده فکر داکتر غنی است. بنابر آن زندانیان نهضت مشروطه را محبوسین فقره داکتر غنی می نامیدند و وقتی محبوسین مشروطه برای باز رسی خواسته می شدند، صدا می کردند که محبوسین فقره داکتر غنی را احضار کنید !

روزی زندان بان اطاقی را باز کرد و صدا زد که محبوسین فقره داکتر غنی بیرون بیایند، چند نفریکه در اطاق بودند، بیرون رفتند. سیداحمد خان مشهور به کاکا نیز در اطاق بود، از او پرسیدند که پای تو هم در فقره داکتر غنی داخل است؟ او در حالیکه خود داکتر غنی در آن اطاق بود، دشنام ریکی داد که فلان و بسمدان داکتر غنی! ما به پکره (فقره) خود بندی هستیم. میر قاسم می گفت : سخن کاکا راست بود، زیرا فقره مذکور یعنی مشروطیت اول به داکتر غنی ارتباط نداشت، جوانان آن نهضت، مردم فهمیده خود ما بودند که مانند کاکا سید احمد خان یک عده اشخاص نخبه صاحب رأی در آن شامل بودند لذا آن نهضت یک حرکت ملی و وطنی بود.

میر صاحب می افزاید :

«چند مرتبه است که بعضی اشخاص در باره نهضت اول مشروطه خواهی در افغانستان مطالبی را نوشته اند، که گویا آن نهضت سیاسی مترقی افغانی، زاده افکار یک اجنبی بوده باشد و شخصیت های علمی منور و برازنده این مرز و بوم و وطن خواهان صدیق و رشید افغان، آله دست یک شخص خارجی باشند. شاید به نظر این نویسندگان، عجیب و غریب آمده، که چنین افکار پیشرو و درخشنده، در آن زمان و در آن فضای تاریک و ظلمانی از مغز

فرزندان این خاک تراوش کرده باشد. اما به شهادت تاریخ در هر عصر و زمان در سرزمین ما آنچنان مردان فکور و مبتکر موجود بوده، که از نظر تنور و مقام علمی باید بوجود آنها مباحثات کرد...^۱

این بود آنچه از گفتار میر قاسم خان نقل کردیم. اما نویسنده این سطور (حبیبی)، مخصوصاً در این باره از عمو زاده و استاد مولوی عبدالواسع شهید- که از جمله محبوسین مشروطیت اول بود - چنین شنیدیم که مجمع اولین قندهاریان این جمعیت، یعنی مولوی واصف و افراد خاندانش با کا کا سید احمد اطاقی بود در مدرسه شاهی (جامع چوب فروشی) که به مولوی عبدالروف خان مدرس آن مدرسه تعلق داشت و در آن وقت دو فرزند جوان مولوی مذکور به نام های عبدالواسع و عبدالرب هم در آنجا می زیستند و طرح نخستین حرکت اول مشروطه را در آنجا ریختند و این وقتی بود که داکتر غنی هنوز به افغانستان نیامده بود، و بعد از آن این مفکوره به دارالعلوم حبیبیه نفوذ نمود. و هم استاد می گفت: که من داکتر غنی را به چشم خود ندیده بودم، الا وقتیکه در زندان او را شناختم. به گفته او: داکتر غنی شخص انگلیس مشربی بود که، جز زبان انگلیسی و علومیکه در لندن آموخته بود، از علوم و ادبیات و ثقافت شرقی بهره یی نداشت و زبان فارسی را هم شکسته و ناهنجار گپ می زد و زبان انگلیسی را هم از زبان اردو خوب تر و روان تر یاد داشت.

شخص دیگری که هم مدتی در قندهار می زیست و استاد من بود (حدود ۱۳۰۴ ش) عبدالرحمن لودین متخلص به کبریت است، که جوان آتشین مزاج راستکاری بود و از زمان کودکی، بوسیله پدرش کا کا سید احمد خان با اعضای اول مشروطه خواهان محشور و روح و روان مشروطیت دوم بود، آن جوانی که در شوربازار بر موتر امیر حبیب الله گلوله تفنگچه کشود و با مرحوم عبدالهادی داوی یکجا محبوس گردید. او هم می گفت: که پیشوای عمومی جمعیت افغانی مشروطیت اول، مولوی واصف است که کبریت از او در کودکی درس خوانده بود و هم در مکتب حبیبیه استاد ادبیات او بود.

شخص سومی که این قول مولوی عبدالواسع و کبریت را تایید می کرد، مرحوم با با عبدالعزیز است که من چهار سال معاون او در اداره «طلوع افغان» قندهار بودم. وی که در هر دو مشروطیت و مجامع جوانان روشن فکر و بیدار شرکت داشت، با صراحت می گفت که موسسان و دوام دهندگان هر دو حرکت خود ما افغان ها بودیم و هندیان هم حلقه فرعی خاصی داشتند که دارای رابطه با جرگه مرکزی افغانی بوده اند. ولی رشته کار و رهنمائی عمومی در کف اختیار افغانان ها بود. و تمام این شنیدنی ها من موید گفتار مرحوم میر قاسم است که نهضت مشروطه خواهی یک حرکت خالص ملی افغانستان بود، نه ساخته و پرداخته یا تلقین کرده دیگران.

ادامه دارد

^۱ مقاله میر قاسم خان